# ۱۱. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۹/۲۹)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۲۹ آذر ۱۴۰۱


- پیش‌گفتار (خلاصه)
- دو نکته از نسخه بردارى
- تاریخ اجمالی افراد القرائة و اهمیت آن
- اعتذارى به محضر صاحب جواهر
- برداشت صاحب حدائق و صاحب مدارک از اجماع اصحاب : تواتر الی رسول الله (ص)
- نقد برداشت صاحب حدائق از عبارت شهید ثانی
- اشکالات صاحب حدائق به تواتر قرائات
- روش پسندیده محقق ثانی و شهید ثانی در مواجهه با ادعای تواتر قرائات عشر شهید اول
- بررسی کلام شهید ثانی در المقاصد العلیة
- اشکال مستند نبودن قرائات و جواب آن
- بازتاب و تثبیت سه اشتباه صاحب حدائق در کتب بعدی
- دو شاهد مهم براى تواتر قرائات متواتره الی رسول الله (ص)
  - قرائت «ملک/مالک»
  - قرائت «آل یاسین/ال یاسین»
  - ترتیب سور و آیات در قرآن

# پیشگفتار (خلاصه)

# دو نکته از نسخه برداری

> و إن صح ما نقله الرازی من منع بعضهم الناس عن قراءة غیره اشتد الخطب و امتنع الجواب و الشهید الثانی أجاب عما أشکل علی الرازی کما سمعت بأنه لیس المراد بتواترها أن کل ما ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فیما نقل من هذه القراءات فإن بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غیرهم کما حققه جماعة من أهل هذا الشأن انتهی و قال سبطه بعد نقل هذا عنه هذا مشکل جدا لکن «لکون ظ» المتواتر لا یشتبه بغیره کما یشهد به الوجدان انتهی[1]

**«و إن صح ما نقله الرازی من منع بعضهم الناس عن قراءة غیره اشتد الخطب و امتنع الجواب»**؛ اگر آن حرف فخر رازی درست باشد، دیگر نمی‌توان جوابی که ما دادیم –الا ان یقال- را گفت.

**«و الشهید الثانی أجاب عما أشکل علی الرازی کما سمعت بأنه لیس المراد بتواترها أن کل ما ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فیما نقل من هذه القراءات فإن بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غیرهم کما حققه جماعة من أهل هذا الشأن انتهی و قال سبطه بعد نقل هذا عنه هذا مشکل جدا لکن «لکون ظ» المتواتر»**؛ «لکن» عبارت مدارک است. صاحب حدائق هم از مدارک «لکن» نقل کرده‌اند. ظاهراً این از مرحوم آسید جواد است. چون هم در نسخه قدیم و هم جدید مفاتیح الکرامه آمده.«لکون ظ»؛ یعنی ظاهر. در قدیم وقتی کسی واژه‌ای که می‌نوشت به نظرش درست نمی‌آمد، زیرش «کذا» می‌نوشت. یعنی من نویسنده توجه دارم که این غلط است ولی آن به همین صورت بود. «کذ» در نسخه‌های قدیمی رایج بوده. یکی هم «ظ» است که به نظر خودشان درستش را می‌نوشتند و در کنارش «ظ» می‌نوشتند. یعنی ظاهر این است. «لکون ظ»؛ یعنی ظاهر این است که در عبارت مدارک «لکن»، «لکون» بوده است. این «ظاهر» را مفاتیح الکرامه نوشته است. **«لکون المتواتر لا یشتبه بغیره کما یشهد به الوجدان انتهی»**.

> (قلت) و کلامه هذا بظاهره قد یخالف کلامه السابق من أن الکل نزل به جبرئیل إلی آخره فلیلحظ ذلک علی أنه ذکر الکلامین فی کتاب واحد و هو المقاصد العلیة و الجمع بینهما ممکن ثم إنه لو ثبت کان جمیع القراءات متواترة إذ ما من قراءة إلا و بعض ما تألفت منه متواتر قطعا کمواقع الاجتماع إلا أن یقال بأن المراد أن ما یفارق غیر السبع لا متواتر فیه بخلاف السبع فإن ما تفارق به غیرها أکثره متواتر[2]

**«(قلت) و کلامه هذا بظاهره قد یخالف کلامه السابق من أن الکل نزل به جبرئیل إلی آخره فلیلحظ ذلک علی أنه ذکر الکلامین فی کتاب واحد و هو المقاصد العلیة»**؛ تناقضی در یک کتاب واحد است. بالاترش این است که تناقض در یک کتاب واحد نیست، بلکه

تناقض در چند سطر است. مطلب پشت سر هم است. این مهمتر است. نه اینکه در یک کتاب واحد باشد.

«**و الجمع بینهما ممکن**»؛ نمی‌توانیم بگوییم قطعاً تناقض است. می‌توانیم بین اینها جمع کنیم. خب آن جمع چیست؟ نفرمودند.

«**ثم إنه**»؛ مطلب دیگری است که باید جدا از آن بحث کنیم.

---

[1] مفتاح الکرامة في شرح قواعد العلامة(ط - دارالاحیاء التراث) ج۲ ص۳۹۳

[2]همان

# تاریخ اجمالی افراد القرائة و اهمیت آن

مطلب امروز یکی از مهمترین بحثهایی است که در این مباحث با آن کار داریم. مطلب امروز ما از نظر اهمیت خیلی بالا است؛ حرف شهید و نقل آن. به اندازهای که من نگاه کردم یکی- دو نکته را از هفته قبل عرض میکنم. یکی اینکه در آخر مباحثه هفته قبل صحبت از افراد القرائة شد. بین جزیی بعد از اینکه اصول القرائة را در پایان سوره مبارکه حمد و قبل از اینکه سوره مبارکه بقره شروع شود؛ سوره مبارکه بقره را فرش الحروف میگویند؛ قبل از اینکه فرش الحروف در النشر آغاز شود؛ یعنی بعد از اینکه تمام مباحث وقف، اماله و ادغام را تمام میکند، ایشان یک باب باز کرده و در طیبة النشر هم آن را به شعر در آورده است. میگوید:

> بابُ بَيانِ إفْرادِ القُراءاتِ وَجَمْعِها
>
> لَمْ يَتَعَرَّضْ أَحَدٌ مِنْ أَئِمَّةِ القِراءَةِ في تَوالِيفِهِمْ لِهذا البابِ، وَقَدْ أَشارَ إلَيْهِ أَبُو القاسِمِ الصَّفْراوِيُّ في إعْلانِهِ، وَلَمْ يأْتِ بِطائِلٍ، وَهُوَ بابٌ عَظيمُ الْفائِدَةِ، كَثيرُ النَّفْعِ، جَليلُ الْخَطَرِ، بَلْ هُوَ ثَمَرَةُ ما تَقَدَّمَ في أَبْوابِ هذا الْكِتابِ مِنَ الْأُصُولِ، وَنَتيجَةُ تِلْكَ الْمُقَدِّماتِ وَالْفُصُولِ. وَالسَّبَبُ الْمُوجِبُ لِعَدَمِ تَعَرُّضِ الْمُتَقَدِّمينَ إلَيْهِ، هُوَ عِظَمُ هِمَمِهِمْ، وَكَثْرَةُ حِرْصِهِمْ، وَمُبالَغَتِهِمْ في الْإِكْثارِ مِنْ هذا الْعِلْمِ وَاسْتيعابِ رِواياتِهِ، وَقَدْ كانُوا في الْحِرْصِ وَالطَّلَبِ بِحَيْثُ إنَّهُمْ يَقْرَؤُنَ بِالرِّوايَةِ الْواحِدَةِ عَلَى الشَّيْخِ الْواحِدِ عِدَّةَ خَتَماتٍ لا يَنْتَقِلُونَ إلَى غَيْرِها وَلَقَدْ قَرَأَ الْأُسْتاذُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْغَنِيِّ الْحُصْرِيُّ الْقِيَرْوانِيُّ الْقِراءاتِ السَّبْعَ عَلَى شَيْخِهِ أَبي بَكْرٍ الْقَصْرِيِّ تِسْعينَ خَتْمَةً كُلَّما خَتَمَ خَتْمَةً قَرَأَ غَيْرَها حَتَّى أَكْمَلَ ذلِكَ في مُدَّةِ عَشْرِ سِنينَ حَسْبَما أَشارَ إلَيْهِ بِقَوْلِهِ في قَصيدَتِهِ:
>
> وأَذْكُرُ أَشْياخِيَ الَّذينَ قَرَأْتُها ... عَلَيْهِمْ فأَبْدَأُ بِالْإِمامِ أَبي بَكْرِ
>
> قَرَأْتُ عَلَيْهِ السَّبْعَ تِسْعينَ خَتْمَةً ... بِدَأْتُ بِنَ عَشْرٍ ثُمَّ أَكْمَلْتُ في عَشْرِ[۱]

این باب خیلی مهم است. از من طلبه این یادداشت باشد؛ در این فضا اگر ما دو چیز را به آن صورتی که واقع قرن اول و دوم است، ندانیم این مباحث برای ما هیچ وقت صاف نمیشود. یکی اصطلاح اختیار است و یکی هم اصطلاح افراد است. اصطلاح افراد القرائة خیلی مهم است. یعنی فضایی که در قرن اول و دوم و حتی تا زمان دانی در قرن پنجم بوده خیلی مهم است. ایشان میگوید: «**وَالسَّبَبُ الْمُوجِبُ لِعَدَمِ تَعَرُّضِ الْمُتَقَدِّمينَ إلَيْهِ وَهُوَ عِظَمُ هِمَمِهِمْ**؛ اینکه همت های بالایی داشتند. بعد خودش هم از قرائات خودش میگوید و بعد میگوید: «وَهذا الَّذي كانَ عَلَيْهِ الصَّدْرُ الْأَوَّلُ، وَمَنْ بَعْدَهُمْ إلَى أَثْناءِ الْمِائَةِ الْخامِسَةِ عَصْرِ الدّانِيِّ وَابْنِ شَيْطا الْأَهْوازِيِّ وَالْهُذَلِيِّ، وَمَنْ بَعْدَهُمْ فَمِن ذلِكَ الْوَقْتِ ظَهَرَ جَمْعُ الْقِراءاتِ في الْخَتْمَةِ الْواحِدَةِ[۲]»؛ که خود اهل قرائت میگویند «مضمّن»؛ یعنی یک کتاب محور بود و کتاب دیگری مضمن بود؛ همراه آن دیگری را میخواندند.

ببینید ایشان می‌گوید جمع در قرن پنجم ظهور کرد. قبل از آن اصلاً نبود. یعنی عاصم وقتی زد حفص اقراء می‌کرد، اصلاً اسم نمی‌برد که من یک قرائت دیگر هم بلد هستم. «بسم الله» می‌گفت و اقراء می‌کرد؛ تا آخر هم یک قرائت می‌خواند. این افراد در آن زمان خیلی مهم بود. آن را سنت می‌دانستند. می‌گفتند خود پیامبر خدا مثل خود جبرئیل که می‌آورد و جمع قرائات صورت نمی‌گرفت، می‌خواندند. و لذا است که عرض سنوی صورت می‌گرفت. به توضیحی که علامه طباطبایی فرمودند، برای این بود که تفاوت هر سال با سال بعد معلوم شود، ایشان هم در اینجا می‌فرمایند قراء قرن اول هم همین کار را می‌کردند. افراد می‌کردند. اما از قرن پنجم دیدند که همه‌ها کم شده، باید بنشینند و همه قرائات را یکجا بگویند، حتی می‌گوید عشر آیات. خیلی جالب است. یعنی سی جزء قرآن داریم؛ ربع یک جزء را در هر جلسه می‌خواندند که می شود ۱۲۰ جلسه. یعنی ۱۲۰ روز یک اقراء متوسط بوده که ربع جزء را اقراء می‌کردند و می‌رفتند. نمی گذاشتند که زیاد باشد و فراموش شود. کمتر از آن عشر آیات بود.

شاگرد: به قرائت واحده ای جمع؟

استاد: به قرائت واحده. این آدرسی که از النشر دادم را بخوانید. ایشان مفصل صحبت می‌کنند. مطالب خیلی خوبی هست. در شعر هم این را می‌گوید:

> وَقَدْ جَرَى مِنْ عَادَةِ الأَئِمَّهْ ... إِفْرَادُ كُلِّ قَارِئٍ بِخَتْمَهْ
>
> حَتَّى يُؤَدِّيَ الْجَمْعَ الْجَمْعَ ... بِالْعَشْرِ وَأَكْثَرَ بِالسَّبْعِ
>
> وَجَمْعُنَا نَخْتَارُهُ بِالْوَقْفِ ... وَعَيْرُنَا يَأْخُذُهُ بِالْحَرْفِ[۳]

«**و قد جری من عادة الائمة افراد کل قارئ بختمة**»؛ یک قاری حتماً باید با یک ختم جدا افراد کند. «**حَتَّى يُؤَدِّيَ الْجَمْعَ الْجَمْعَ...**»، بعد که می‌خواهد مختار خودش را بگوید، می‌گوید جمع دو جور است و مختار من به این صورت است: «**وَجَمْعُنَا نَخْتَارُهُ بِالْوَقْفِ ... وَعَيْرُنَا يَأْخُذُهُ بِالْحَرْفِ**»؛ می‌گوید از قرن پنجم و در زمان دانی وقتی مقرئی جمع می‌کنند، دو جور جمع می‌کنند. وقتی به کلمه مبارک «مالک» در «مالک یوم الدین» می‌رسد، می‌گوید: عاصم، کسائی و ابوعمر بصری «مالک» خواندهاند و چهار نفر از قراء «ملک» خواندهاند. می‌گوید مختار ما «بالوقف» است. یعنی همین که به موضع قرائت «مالک» رسیدید، می‌گوید این سه نفر «مالک» خواندهاند و آن چهار نفر «ملک» خواندهاند و بعد «یوم الدین» را می‌خواند. یعنی در خود موضع «ملک» و «مالک» جمع می‌کند؛ «ملک/مالک یوم الدین». قراء مصری همه انواع آن را انجام می‌دهند. «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ»[۴] / سُعِّرَتْ». دوباره بر نمی گردد؛ یعنی ابتدا کامل بخوان «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ» و دوباره برگردد و بگوید «و اذا الجحیم سعرت». نه، به همان کلمه که می‌رسد همان را تکرار می‌کند. این می‌شود جمع بالحرف؛ یعنی الجمع بالقرائة فی موضع القرائة. در اینجا منظور از حرف، قرائت است. جمع دیگر هم داریم که «الجمع بالوقف» است. یعنی مثلاً می‌گوید «مالک یوم الدین» و دوباره بر می‌گردد و می‌گوید «ملک یوم الدین». تا به وقف می‌رسد دیگری را می‌گوید. یعنی می‌گوید دو جور جمع داریم.

شاگرد: قاری‌های مصری هم این دومی را می‌خوانند.

استاد: بله، بعضی‌ها هم که دیدم در نمازشان می‌خوانند به این صورت می‌خوانند. آقای عبدالکریم هم آیه را تکرار می‌کردند. «مالک یوم الدین» و بعد «ملک یوم الدین». نه «مالک/ملک یوم الدین». ایشان هم می‌گوید اختیار من در جمع به وقف است.خلاصه اختیار القرائة و افراد القرائة خیلی مهم هستند. اگر ما اینها را بخوبی ندانیم بعداً چیزهایی می‌گوییم که درست نیست. امروز می‌خواهم یکی از آنها را عرض کنم.

شاگرد: خلاصه افراد القرائه و اختیار القرائه چه شد؟

استاد: خلاصه اش این شد که تا قرن پنجم وقتی مقری به قاری، قرآن را تعلیم میداد، کاری به دو قرائت نداشت. از اول تا آخر قرآن یک قرائت بود. حتی در اینجا از شاگرد ابن مجاهد نقل کردهاند. شاگرد ابن مجاهد میگوید چندین بار از استادم ابن مجاهد ختمه واحده به اقراء عاصم خواندم و هر چه خواستم که یک قرائت دیگری را هم اقراء کند حاضر نشد. احساس میکرد همین یکی برای شاگردش کافی است. ببینید چه ختم هایی بود. میگوید اصلش عشر آیات بود. میگوید مینشینیم و ده آیه را سماع و اقراء میکنیم و بعد میرویم. ان شالله خودتان مراجعه کنید. باب مهمی از حیث فایده است. بنابراین این رسم آنها بوده است. جمع القرائات بعد آمده است. اگر شما این را بدانید بسیاری از سؤالاتی که بعداً مطرح میشود را میتوانید جواب بدهید. یعنی وقتی شما افراد القرائه را فهمیدید میگویند این چطور میشود؟ وقتی بدانید که آن زمان افراد القرائه رسم بوده میبینید که مطلب حل شد. یعنی اشکال برطرف میشود. این نکته درذهن شریفتان باشد. این یک نکته.

---

[1] النشرفيالقراءاتالعشر ج۲ ص۱۹۴

[2]همان ۱۹۵

[3]متن «طيبة النشر» في القراءات العشر ج۱ ص۶۱

[4] التكوير : ۱۲

# اعتذاری به محضر صاحب جواهر

نکته دیگر اینکه من در عبارت مفتاح الکرامه از از جواهر خواندم. خب صاحب جواهر شاگرد صاحب مفتاح الکرامه بودند. من که الآن عبارتشان را آوردم گفتم این تذکر را هم بدهم؛ خود صاحب جواهر نفرمودند من الآن توجس را به آسید جواد میگویم. این را نگفتند. ام بهخاطر تشابه و اینکه قبلاً اسم برده بودند گفتیم. و لذا این یک نحو اعتذاری از طرف من محضر صاحب جواهر باشد. علی ای حال به ایشان نسبت دادم که ایشان توجس را به صاحب مفتاح الکرامه نسبت دادند. درحالیکه ایشان نسبت صریح ندادند. ام از باب طلبگی دیدیم که عبارت مثل هم است و قبلاً هم از ایشان اسم بردهاند، گفتیم ناظر به آن است. اگر صاحب جواهر بگویند چرا به من نسبت دادهای؟ من جوابی ندارم که بدهم. ایشان که نگفته اند من توجس را به ایشان میگویم. در عبارت ایشان «و دعوی» داشت.

# برداشت صاحب حدائق و صاحب مدارک از اجماع اصحاب : تواتر الی رسول الله (ص)

نکته دیگر راجع به این بود: صاحب مفتاح الکرامه فرمودند اگر ما قول وحید و دیگران را ببینیم؛ **«کلامه ککلام الشیخ و الطبرسی و الکاشانی یعطی وجوب القراءة بهذه القراءات و إن لم تکن قرآنا رخصة و تقیة و فیه بعد**[1]». این را چند بار خواندیم. بعد فرمودند: **«و علی هذا»**؛ اگر حمل بر تقیه کنیم، **«فیحمل خبر الخصال المتقدم علی التقیة و کلام الأصحاب و إجماعاتهم علی التواتر إلی أصحابها ال إلیه صلی اللّه علیه و آله و سلم و ینحصر الخلاف فیمن صرح بخلاف ذلک کالشهید الثانی»**؛ شهید فرمودند «کل ممما نزل به الروح الامین». آن جا من عرض کردم که اینطور نیست. اگر ما اجماع را حمل بر تقیه کنیم، یحمل علیه کلام الاصحاب و اجماعاتهم. اما لایمکن ان یحمل. آن جا عرض کردم. یعنی گفتم اگر اوائل در ذهن ما دغدغه داشتیم اما این «یحمل» برای آنها خندهدار است. یعنی در حق آنها محتمل نیست که بگوییم «یحمل کلام الاصحاب و اجماعاتهم علی التقیه و الرخصة». معلوم بود که اجماعات و کلام آنها محمول بر تواتر الیه صلیاللهعلیهوآله بوده. از کجا گفتم؟ چند شاهد برای آن گفتم. امروز دو شاهد دیگر هم میگوییم. این شواهد خیلی مهم است.

یادتان هست که شهید ثانی فرمودند «کل نزل بها روح الامین»، اما دیگران هم این «کل» را گفتهاند یا نه؟ در جلسه قبل شاهدی را عرض کردم. گفتم کسانی مثل سید نعمت الله جزائری، مثل سید صدر شارح وافیه که میخواستند قول تواتر را در کنند، درعینحال گفتهاند مخالف ما که میخواهیم آن را در کنیم چه کسانی هستند؟«جمهور المجتهدین من اصحابنا ذهبوا الی ان الکل ممما نزل به الروح الامین». این چیز کمی نیست. خود سید پایان قرن یازدهم هستند. سید صدر و سید نعمت الله هردو میگویند و قبول دارند. آسید محمد مجاهد هم در مفاتیح از آنها نقل کردهاند. پس چطور میگوییدی «کلام الاصحاب و اجماعاتهم محمول علی التقیه»؟! اینکه معنا ندارد. یعنی «کل ممما نزل» را آنها از حرف آنها فهمیدهاند. و درست فهمیدهاند. چند مورد دیگر هم عرض کردم که دیگر بر نمیگردم. از قطب راوندی و از منابق گفتم. دو مورد دیگر هم امروز پیدا کردم که خیلی جالب است.

در حدائق جلد هشتم، صفحه ۹۶ و ۹۵؛ وقتی به این دو عبارت مراجعه میکنید بهوضوح برداشت این دو بزرگوار از علماء قبل از قرن یازدهم این است که آنها قائل بودهاند به اینکه تواتر یعنی تواتر به پیامبر خدا. یکی عبارت صاحب مدارک است و دیگری برداشت خود صاحب حدائق است. یعنی خود صاحب حدائق که برای بعد از خودشان هنگامه ای به پا کردهاند، میگوید. در صفحه ۹۵ صاحب مدارک میفرمایند:

> قال في المدارك و هو منسوب للمرتضى في بعض رسائله ثم قال و لا ريب في ضعفه.ثم قال و لا يخفى ان المراد بالإعراب هنا ما تواتر نقله في القرآن لا ما وافق العربية لأن القراءة سنة متبعة، و قد نقل جمع من الأصحاب الإجماع على تواتر القراءات السبع و حكي في الذكرى عن بعض الأصحاب انه منع من قراءة أبي جعفر و يعقوب و خلف و هي كمال العشر ثم رجح الجواز لثبوت تواترها كتواتر السبع. قال المحقق الشيخ علي بعد نقل ذلك و هذا لا يقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد فيجوز القراءة بها[2]

**«قال في المدارك ... و لا يخفى ان المراد بالإعراب هنا»؛** اینکه می‌گویند در نماز باید قرائت را مراعات کنید و اگر اعراب را غلط بخوانید نمازتان باطل است، منظور نه جر عربی است؟! یعنی همین که عربی درست باشد؟! می‌گویند نه، **«ما تواتر نقله في القرآن»؛** آن اعرابی منظور است که به‌طور متواتر نقل شده باشد. ببینید عبارت چقدر صریح است!**«لا ما وافق العربية»؛** نه صرف اعرابی که با عربیت موافق است. حتماً اعرابی که در نماز باید مراعات کنید و اگر نکنید نمازتان باطل است، اعراب موافق عربیت نیست که بگویید «جاء زیدا» غلط است و «جاء زید» درست است. نه، حتماً اعرابی باید باشد که نقلش متواتر باشد. چرا؟**«لأن القراءة سنة متبعة»؛** قرائت که تنها نه جر عربی نیست. این قرائت و این اقراء باید از پیامبر خدا نقل شده باشد. «سنة متبعة». اجتهاد عاصم و ابن کثیر سنت متبعه می‌شود؟! اصلاً این را احتمال می‌دهید؟!

**«و قد نقل جمع من الأصحاب الإجماع على تواتر القراءات السبع»؛** تواتر و تواتر. فرمودند اعراب آنی است که متواتر نقل شده باشد. نه «ما وافق العربية». بعد در کنار تواتر گفتند: «لان القرائة سنة متبعة».در ادامه می‌گویند جمعی از اصحاب ما بر تواتر نقل اجماع کرده‌اند. یعنی بر تواتر سنة متبعة. چقدر عبارت ایشان روشن است! یعنی تلقی ایشان از اجماع اصحاب، اجماع بر سنت متبعه است. نه بر اجتهاد الی اصحابها و این هفت نفر. این عبارت صاحب مدارک خیلی خوب است. دلالت دارد بر تلقی صاحب مدارک. به نظرم وفات ایشان ۱۰۰۹ بود. یعنی عمر ایشان در قرن دهم بوده و در ابتدای قرن یازدهم به رحمت خدا رفته بودند. عبارت ایشان در حجت اجماع و تواتر خیلی محکم است.

دومی در صفحه ۹۶ است. صاحب حدائق بعد از اینکه عبارت مدارک را می‌آورند، می‌گویند:

> و على هذا المنوال من الحكم بتواتر هذه القراءات عنه (صلى اللّٰه عليه و آله) جرى كلام غيره من علمائنا في هذه المجال، و هو عند من رجع إلى اخبار الآل (عليهم صلوات ذي الجلال) لا يخلو من الاشكال و ان اشتهر في كلامهم و صار عليه مدار نقضهم و إبرامهم حتى قال شيخنا الشهيد الثاني في شرح الرسالة الألفية مشيرا الى القراءات السبع:فان الكل من عند اللّٰه تعالى نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ على قلب سيد المرسلين (صلى اللّٰه عليه و آله) تخفيفا على الأمة و تهوينا على أهل هذه الملة انتهى[3]

برای اینکه «و على هذا المنوال» را از کلام صاحب مدارک نگیرید من قبل از آن یک «انتهی» گذاشتم. کلام مدارک در «الوجدان» تمام شد. از اینجا عبارت خود صاحب حدائق است. صاحب حدائق می‌گویند:

**«و علی هذا المنوال من الحکم بتواتر هذه القراءات عنه (صلی اللّه علیه و آله) جری کلام غیره»**؛ غیر از صاحب مدارک،**«من علمائنا في هذه المجال»؛** یعنی تلقی صاحب حدائق هم این است که کلام همه علماء ما که تواتر را می‌گویند یعنی تواتر الیه صلی‌الله‌علیه‌وآله. نه الی اصحاب‌ها. پس این هم شاهد خیلی خوبی است از اینکه صاحب حدائق هم می‌دانند تمام اصحابی که تواتر را نقل کرده‌اند، منظورشان تواتر به آن هفت نفر نبوده است. بلکه تواتر به خود پیامبر بوده است. بعد شروع به اشکال کردن می‌کنند که بحث امروز ما است.

بنابراین ما دو مورد دیگر پیدا کردیم تا کسی نگوید «ینحصر الخلاف فی من صرح»، بلکه صاحب حدائق هم می‌گوید همه آنها تواتر دارند. صاحب وسائل هم گفته بودند. ایشان در کتاب تواتر القرآن تصریح می‌کنند. من عبارتشان یادم نیست اما در ذهنم هست که نزد ایشان حالت تمسخر دارد که بگوییم تواتر یعنی تواتر به این هفت نفر. ایشان می‌گویند اینها چه کاره هستند که بخواهند در کلام خدا محلی از اعراب داشته باشند! صاحب وسائل در کتاب تواتر القرآن این را می‌گویند. حال به بحث امروز بیاییم.

---

[1]مفتاح الکرامة في شرح قواعد العلامة(ط - دار الاحیاء التراث) ج ۲ ص۳۹۳

[2]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ج ۸ ص۹۵

[3]همان ۹۶

# نقد برداشت صاحب حدائق از عبارت شهید ثانی

> و الشهید الثانی أجاب عما أشکل علی الرازی کما سمعت بأنه لیس المراد بتواترها أن کل ما ورد من هذه السبع متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فیما نقل من هذه القراءات فإن بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غیرهم کما حققه جماعة من أهل هذا الشأن انتهی و قال سبطه بعد نقل هذا عنه هذا مشکل جدا لکن «لکون ظ» المتواتر لا یشتبه بغیره کما یشهد به الوجدان انتهی[۱]

خب آیا شهید ثانی به رازی جواب دادند یا ندادند؟ این سؤال مهمی است. من عرض کردم آنطور که ظاهر عبارات شهید ثانی است، اصلاً شهید ثانی که نمیخواهند به فخر رازی جواب بدهند. جلسه قبل هم عرض کردم. خب چطور شده که ایشان این را فرمودهاند؟ در اینجا نیز روی احتمالات ظاهر در مباحثات طلبگی عرض میکنم، خودشان که نفرمودهاند، این «والشهید الثانی اجاب» متخذ از حدائق است. خود جناب صاحب مفاتح الکرامه بعید است که شاگردی صاحب حدائق کرده باشد. بلکه شاید حتی ایشان را ندیده باشند. چون دارد که صاحب مفاتح الکرامه اوائل عمرشان در همان لبنان و سوریه وجبل عامل بودند و نیامده بودند. شاید ایشان بیست و دوساله بودند که صاحب حدائق به رحمت خدا رفتند. وفات صاحب حدائق 1186 است و تولد صاحب مفاتح الکرامه بیست و دو سال قبلش میشود؛1164 است. اینطور یادم هست. بعید است که ایشان شاگرد صاحب حدائق باشند.

## ارتباط صمیمی وحید بهبهانی با صاحب حدائق

اما خود صاحب حدائق بعد از اینکه به کربلا آمدند، میخ جهت علمی و بزرگی ایشان در علم کوبیده شد. با اینکه روش ایشان مخالف وحید بهبهانی بود، وحید در زمان خودشان رئیس الاصولیین بودند، صاحب حدائق روش اصولی نداشتند. اینها معروف است. اما در کربلا بین آنها کمال صمیمیت بوده. از چیزهای جالب تاریخ علماء رابطه وحید و صاحب حدائق در کربلا است. صاحب حدائق حدود ده سال از وحید بزرگتر بودند. بعد از اینکه وفات کردند خودشان وصیت کردند که وحید بر من نماز بخواند. یعنی یک محدث وصیت کند که رئیس الاصولیین بر او نماز بخواند. وحید هم بر ایشان نماز خواندند. از این طرف هم بوده؛ مرحوم آقای آسید عبد العزیز در مقدمه حدائق فرمودهاند بعد از حدود بیست سال ،چون ده سال از وحید بزرگتر بودند و وحید هم بیست سال بعد از ایشان زنده بودند لذا عمر وحید ده سال بیشتر بود، وقتی وحید وفات کردند مقبره ایشان هم کنار صاحب حدائق در کربلای معلی قرار گرفت. فرمودهاند که الآن هم هست. کسانی که مشرف شدند ببینند؛ مقبره وحید و صاحب حدائق و صاحب ریاض. سه قبر مبارکشان در یک جا هست که کنار هم هستند. خود این قبرهایشان هم خیلی جالب است. صاحب حدائق، وحید و صاحب ریاض. صاحب ریاض که شاگرد صاحب حدائق بودند. در اینکه شکی ندارم. ولی صاحب مفاتح الکرامه بعید است. آسید عبد العزیز هم صاحب مفاتح الکرامه را جزء شاگردان صاحب حدائق نیاورده اند.

می‌خواهم عرض کنم در زمان صاحب مفتاح الکرامه حدائق از نظر علمی میخش کوبیده شده بود و در دست علماء بود. بسیاری نقش ایفاء می‌کرد. بعدش هم همینطور بود. شاید هم صیت[۲] حدائق را صاحب جواهر شکست. و الا شما برگردید که قبل از صاحب جواهر تاجم و تحامل محکمی به صاحب حدائق شده ای نه.

انصافا کتاب حدائق هم کتاب خوبی است. بعضی از افراد هستند که خصوصیت بارز آنها به این صورت به ذهن می‌آید که درس خواندن و کار علمی آنها عاشقانه بوده. صاحب جواهر این کتاب را عاشقانه نوشته‌اند، صاحب حدائق این کتاب را عاشقانه نوشته‌اند. کسی که با این کتاب انس بگیرد چقدر مثل من طلبه از این کتاب استفاده می‌کند. خدا رحمتشان کند. اگر ما بگوییم دست بوس آنها هستیم جسارت به آنها است! یعنی اینها به این صورت بزرگ هستند که کسی مثل من طلبه بگوید که دست بوس آنها است! کمتر از دست بوسی برای اینها هستیم. خدایش صاحب حدائق به این صورت هستند. خیلی به گردن فضای علم و فقه حق دارند. مرد بسیار بزرگی است.

می‌خواهم بگویم کتاب ایشان نوشته شد، وحید هم که استاد صاحب مفتاح الکرامه بودند. در زمان صاحب مفتاح الکرامه حدائق به‌عنوان یک کتاب مهمی بود که تازه نوشته شده بود. به‌عنوان کسی بودند که وحید بر او نماز خوانده و بعد می‌بینید قبر وحید و صاحب ریاض در کنار هم هستند و با هم اینطور همراهی داشتند. نه اینکه نزاع های سنگینی صورت بگیرد. در چنین فضای حدائق موجود بود. لذا من عرض می‌کنم که هیچ دور نیست که این چیزی که الآن در مفتاح الکرامه داریم، چون موافق تام با حدائق است، متخذ از حدائق باشد. یعنی اینکه شهید ثانی دارند به فخر رازی جواب می‌دهند، تحلیل و برداشت صاحب حدائق است. ایشان هم همین را فرموده‌اند: «و الشهید الثانی اجاب». من قبل از اینکه ببینم متخذ از آن است، تنها فرمایش ایشان را دیده بودم. در ذهن من بود که نه، این تحلیل به این صورت نیست. شهید اصلاً نمی‌خواهند جواب فخر رازی را بدهند. چرا نمی‌خواهند جواب او را بدهند؟ به‌خاطر اینکه اگر شما حرف شهید را ناظر به او بگیرید، یکی از مهمترین اشتباهات قرن یازدهم که توسط صاحب حدائق در اینجا صورت گرفته را مهر صحت می‌زنید. وحال آنکه اینطور نیست. کلام شهید در یک فضای است که منظور شهید حرف فخر رازی نیست. منظور شهید منظور دیگری است که اصلاً ربطی به حرف فخر رازی ندارد. اگر آن منظور شهید را بفهمیم بعد نمی‌گوییم دو کلام ایشان متناقض است، آن هم در یک عبارت. حالا جلو می‌رویم تا ببینیم مقصود شهید چیست.

---

[1]مفتاح الکرامة في شرح قواعد العلامة(ط - دار الاحياء التراث) ج۲ ص۳۹۳

[2] صحاح الجوهری: و الصّيت: الذِكْرُ الجميل الذی ينتشر فی الناس .

# اشکالات صاحب حدائق به تواتر قرائات

من آدرس را عرض می‌کنم. حدائق جلد هشتم، صفحه ۹۷: بعد از اینکه گفتند قرائات متواتر هستند، می‌گویند:

> حتى قال شيخنا الشهيد الثاني في شرح الرسالة الألفية مشيرا الى القراءات السبع:فان الكل من عند اللّه تعالى نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ على قلب سيد المرسلين (صلى اللّه عليه و آله) تخفيفا على الأمة و تهوينا على أهل هذه الملة انتهى
>
> و فيه (أولا) ان هذا التواتر المدعى ان ثبت فإنما هو من طريق العامة الذين هم النقلة لتلك القراءات و الرواة لها في جميع الطبقات و انما تلقاها غيرهم عنهم و أخذوها منهم، و ثبوت الأحكام الشرعية بنقلهم و ان ادعوا تواتره لا يخفى ما فيه.[1]

**«و فيه»؛** این اشکال در حرف شهید نیست. یعنی اصل خود نقل اجماعات. چون فرمودند اجماع نقل شده و تا اینجا آمده. یعنی در اجماع و تواتر و همه اینها اشکال هست. صاحب حدائق بر این اجماع سه در محکم دارند. اولین آنها این است که همه این تواتر برای اهل‌سنت است. اینها چیزهایی است که اهل‌سنت در آورده‌اند، ما که شیعه هستیم قرار نیست به‌دنبال تواتر آنها برویم. تواتر آنها به درد خودشان می‌خورد. چرا این تواتر و نقل اجماع بی خودی است؟

**«أولا ان هذا التواتر المدعى ان ثبت فإنما هو من طريق العامة الذين هم النقلة لتلك القراءات و الرواة لها في جميع الطبقات و انما تلقاها غيرهم عنهم و أخذوها منهم، و ثبوت الأحكام الشرعية بنقلهم و ان ادعوا تواتره لا يخفى ما فيه»**؛ آنها ادعای تواتر دارند. این اشکال اول.

> و (ثانيا) ما ذكره الإمام الرازي في تفسيره الكبير حيث قال على ما نقله بعض محدثي أصحابنا (رضوان اللّه عليهم): اتفق الأكثرون على ان القراءات المشهورة منقولة بالتواتر، و فيه إشكال لأنا نقول ان هذه القراءات منقولة بالتواتر، و ان اللّه يخير المكلفين بين هذه القراءات فان كان كذلك كان ترجيح بعضها على بعض واقعا على خلاف الحكم الثابت بالتواتر فوجب ان يكون الذاهبون إلى ترجيح البعض على البعض مستوجبين للفسق ان لم يلزمهم الكفر، كما ترى ان كل واحد من هؤلاء القراء يختص بنوع معين من القراءة و يحمل الناس عليه و يمنعهم من غيره، و ان قلنا بعدم التواتر بل

> ثبوتها من طرق الآحاد فحينئذ يخرج القرآن عن كونه مفيدا للجزم و القطع و ذلك باطل قطعا. انتهى[2]

اشکال دوم؛ اگر از دیگری باشد می‌گویند از سنی ها علیه شیعه کمک گرفته است. ولی خب اینجا هست. اشکال دوم بر نقل اصحاب ما و جمهور مجتهدین:

**«و ثانيا ما ذكره الإمام الرازي في تفسيره الكبير حيث قال على ما نقله بعض محدثي أصحابنا»**؛ مطلب را می‌آورند و می‌فرمایند «فیه اشکال». قبلاً اینجا را خواندیم. پس فخر رازی در تواتر اشکال کرده است. این هم اشکال دوم بر تواتر. ولی این بود که ادعای تواتر آنها فایده‌ای ندارد. دومی آنها این است که فخر رازی در این تواتر اشکال کرده.

بعد گفته‌اند:

> و الجواب عن ذلك- بما ذكره شيخنا الشهيد الثاني الذي هو أحد المشيدين لهذه المباني و هو ما أشار إليه سبطه هنا من انه ليس المراد بتواترها ان كل ما ورد متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن في ما نقل إلا من القراءات فان بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم كما حققه جماعة من أهل هذا الشأن. انتهى- منظور فيه من وجهين (أحدهما) ما ذكره سبطه في الجواب عن ذلك من ان المتواتر لا يشتبه بغيره كما يشهد به الوجدان فلو كان بعضها متواترا كما ادعاه لصار معلوما على حدة لا يشتبه بما هو شاذ ندر كما ذكره و الحال ان الأمر ليس كذلك.و (ثانيهما) ما ذكره في شرح الألفية مما قدمنا نقله عنه فان ظاهره كون جميع تلك القراءات مما ثبت عن اللّه عز و جل بطريق واحد و هو ما ادعوه من التواتر.[3]

**«و الجواب عن ذلك- بما ذكره شيخنا الشهيد الثاني الذي هو أحد المشيدين لهذه المباني»؛** یکی از مشیدین این مبانی تواتر و کل مما نزل، شهید است.

---

[1]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ج ۸ ص۹۶

[2]همان ۹۷

[3]همان

# روش پس‌ندیده محقق ثانی و شهید ثانی در مواجهه با ادعای تواتر قرائات عشر شهید اول

گاهی در مباحثه ما می‌گفتند که فلانی به این صورت گفته است. آن چه که در ذهن من می‌آمد را اگر بخواهم خلاصه کنم و حال خودم را بگویم اینطور عرض می‌کنم: اگر بخواهم بگویم که من در این فضا مقلد چه کسی هستم و بگویند به‌عنوان طلبه نظرت چیست، من در این فضا مقلد محقق و شهید ثانی‌ین هستم. محقق ثانی و شهید ثانی. انصافا هر چه که رفت‌وبرگشت می‌کنم می‌بینم این دو نفر حق را گفته‌اند. دو نفری که می‌توانم در این فضا از آن‌ها تقلید کنم این دو نفر هستند. شواهدش را هم قبلاً عرض کردم، الآن اشاره عرض می‌کنم.

این دو بزرگوار چه کار کرده‌اند؟ خیلی عالمانه، خودشان شاطبیه خوان بودند، قرائات سبع را درس گرفته‌اند، این دو بزرگوار اهل کار بودند، خب این دو نفر چه گفته‌اند که من می‌گویم مقلد آن‌ها هستم؟ وقتی به ادعای شهید اول در تواتر عشر رسیدند، نگفتند ما هم می‌گوییم متواتر است. شیخ علی یعنی محقق ثانی، در مدارک اگر دیدی می‌گویند المحقق شیخ علی، یعنی محقق ثانی؛ شیخ علی کرکی. عالم بزرگ؛ رضوان‌الله‌علیه. چرا این‌ها نگفتند که عشر برای ما ثابت است؟ یعنی عبارت این قدر ظریف و دقیق است. خودش این‌ها را خوانده و اقراء گرفته، اما می‌گوید حرف شهید اول به این‌که عشر متواتر است، کمتر از نقل اجماع نیست. لذا قوی این است که تواتر عشر هم ثابت است. این حرف عالم یعنی من خودم تواتر را تحصیل نکرده‌ام، من شهید اول نیستم، ولی می‌دانم شهید اول بی جا حرف نمی‌زند. چون می‌دانم که بی جا حرف نمی‌زند پس از باب خبرویت خودم در فن و اعتقاد به این‌که شهید اخبر از ما دو تا است، حرف شهید اول را می‌پذیریم.

شاگرد: پس جا داشت از شهید اول تقلید کنید.

استاد: نه، من تأکید کردم. اگر از شهید اول تقلید کنیم ایشان می‌گوید که عشر متواتر است. خب ما هم می‌گوییم متواتر است. درحالی‌که من می‌خواهم روش را بگویم. روش این دو نفر زیبا است. شرح حال شهید ثانی را ببینید. من در فدکیه آورده‌ام. ایشان می‌گویند من همه این‌ها را خوانده‌ام. قرائات سبع را دوبار اقراء کردم. عشر را هم شروع کردم و نشد که تمام کنم. شهید ثانی خودشان می‌فرمایند. عمر مبارک این‌ها خیلی کوتاه بوده. اگر طولانی شده بود چه می‌شد!

الآن در حوزه‌های ما ...؛ هر کسی دسترسی دارد بگوید. علم رسم المصحف و علم قرائات شاطبیه باید پیش‌نهاد داده شود مثل قبل که در حوزه‌ها بوده و الآن متروکه شده، دوباره بیاید. آقای شعرانی گفته بودند پدرم در تهران اولی که طلبه شده بودم به من شاطبیه درس داد. حاج آقای حسن زاده هم که وارد قم شدند شاطبیه درس دادند. در شرح حال‌شان گفته بودند اولین کتابی که

در قم تدریس کردم شاطبیه بود.

شاگرد: شما شروع کنید تا کمکم شروع شود.

استاد: باید درس آن را بخوانم. من که نخواندهام چطور شروع بکنم؟ اصل حرف مطرح شود که نیاز هست یا نیست. الآن که من میگویم عدهای میگویند به این دلیل و به این دلیل نیاز نیست. اگر الآن در حوزههای ما صرف و نحو خوانده نمیشد –کما اینکه عدهای با صرف و نحو مخالف هستند و با منطق هم مخالف هستند- و یک طلبه بعد از چند سال اسمی از کسائی شنیده بود؟! نشنیده بود. چون اینها را خوانده کسائی را میشناسد. اما چون شاطبیه نخوانده اگر بگویند قراء سبع، اصلا نمیداند همین کسائی که شنیده از قراء سبع است. اطلاعات در این فضا خیلی مهم است. وقتی اطلاعات نیست آدم یک چیزهایی میگوید که با آن فضا دور است.

من چرا این دو نفر را گفتم؟ میخواهم بگویم این دو نفر، خودشان اهل خواندن اینها بودند؛ آن را درس گرفته بودند. درعینحال نمیگویند ما مقلد شهید هستیم. میگویند ادعای شهید را در مثل نقل اجماع میپذیریم. من میخواهم در روش آنها مقلدشان باشم. یعنی این دو نفر که متخصص هستند برای شهید احترام قائل هستند. پس چطور ما بی مهابا میگوییم شهید گفته باشند! این درست است؟!

شاگرد: میگویند اجماع منقول حجت نیست.

استاد: مشکل ایشان این است که کسانی که میگویند اجماع منقول حجت است، آنها همینجا از شهید نمیپذیرند. «لایقصر عن نقل الاجماع». یعنی حتی آنهایی هم که میپذیرند باید بپذیرند. و لذا محقق اردبیلی از شهید جواب داد و فرمود اجماع منقول برای احکام فرعیه است و در قرآن نیست. در قرآن ما نیاز به قطع داریم. ایشان گفت پس قیاس مع الفارق است. اجماع منقول در احکام فرعیه است، قبول میکنیم. اما همین نقل شهید و ادعای تواتر را در قرآن نمیپذیریم، چون قرآن باید قطعی باشد. ببینید فضا این است.

«**وه أحد المشيدين لهذه المباني**»؛ به اینجا که رسیدم مشیدَین –محقق ثانی و شهید ثانی- هم به ذهنم آمد ولی منظور ایشان قطعاً مشیدَین نیست. مشیدین منظور ایشان است. کما اینکه قبلش خودشان گفتند.

«**و هو ما أشار إليه سبطه هنا من انه ليس المراد بتواترها...منظور فيه من وجهين**»؛ مطلبی که شهید گفتند منظور فیه است.«**أحدهما ما ذكره سبطه في الجواب عن ذلك**»؛ همانی که نوه خود ایشان صاحب مدارک آسید محمد در جواب جدشان گفتند جواب ایشان هم هست.

«**و (ثانيهما) ما ذكره في شرح الألفية**»؛ همانی که خود ایشان در شرح الفیه گفتهاند. یعنی از کلام شهید بر خودش نقض آوردهاند. تناقضی است که خواستند بهرهبرداری کنند.

پس در اینجا دو مطلب مهم شد؛ یکی اینکه میگویند شهید در مقام جواب از فخر رازی است؛ «و الجواب عن ذلك- بما ذكره شيخنا الشهيد الثاني...» که صاحب مفتاح الکرامه فرمودند «والشهید الثانی اجاب عما اشکل علی الرازی». درحالیکه شهید نمیخواهد جواب او را بدهد. بعد هم در حرف شهید را از حرف خودشان آوردند. لذا از اینجا است که آن تناقض جلوه میکند. بهخاطر اینکه اصل مطلبی که شهید گفتند در فضا قرائات و اسناد و طرق بوده. کسی که این را نمی دانسته آن را بر معنای بسیاری ساده‌ای حمل کرده که تابستان بحث کردیم. الآن هم در ظرف چند دقیقه هم کتاب را توضیح میدهم و هم آن را میخوانم. تفصیل بیشترش هم برای بعد از تعطیلات.

# بررسی کلام شهید ثانی در المقاصد العلیة

ببینید این مقاصد العلیه چاپ خوبی است، شرح الفیه مرحوم شهید اول است. شهید اول فرموده بودند که دو روایت برای من آمده است؛ یکی از امام صادق علیه‌السلام و یکی هم از امام رضا علیه‌السلام. یکی؛ «للصلاة اربعة آلاف حد». یکی؛ «للصلاة اربعة آلاف باب». می‌گویند چون این دو به‌عنوان روایت نزد من ثابت است، لذا کتاب الفیه را برای واجبات از این اربعة آلاف نوشتم و نفلیه را برای سه هزار حد نوشتم. خود محقق ثانی هم بر آن شرح دارند. شهید ثانی سه رتبه شرح و حاشیه بر الفیه دارند. اولین آن شرح مفصل و شرح کبیر است. المقاصد العلیه فی شرح رسالة الفیه. دومین آن حاشیه وسطی است. بعد از آنکه اولی را نوشتند دوباره حاشیه دیگری زدند که باز هم مفصل است. سومین آن حاشیه صغری است. آخرین حاشیه است. در این چاپ المقاصد اول شرح کتاب آمده، در بخش دوم دو حاشیه وسطی و حاشیه صغری زیر هم آمده است. یعنی جدا نیاورده اند. بالای صفحه حاشیه وسطی آمده و پایین صفحه حاشیه صغری است. لذا من آدرس آن‌ها را عرض می‌کنم و شما به همین چاپ مراجعه کنید. المقاصد العلیه صفحه ۲۴۵ شرح کبیر و صفحه ۵۳۰ هم حاشیه صغری و وسطی با هم آمده است.

خب عبارت ایشان چیست؟ ببینید ایشان اصلاً در صدد جواب از حرف فخر رازی نیستند. عبارت این است:

> (الثاني: مراعاة إعرابها) و المراد به ما يشمل الإعراب و البناء.(و تشديدها) لنيابته منابه الحرف المدغم.(على الوجه المنقول بالتواتر) و هي قراءة السبعة المشهورة، و في تواتر تمام العشرةبإضافة أبي جعفر و يعقوب خلف خلاف، أجوده ثبوته، و قد شدد المصنّف في الذكر بتواترها [4]، و هو لا يقصر عن نقل الإجماع بخبر الواحد.[1]

**«الثاني: مراعاة إعرابها»؛** شهید اول فرمودند از واجبات نماز مراعات اعراب قرائت است.**«و تشديدها»**؛ بناء آن هم منظور است و تشددش را هم باید مراعات کند. اما چطور مراعات کند؟ به نهج عربی درست باشد؟ نه، **«على الوجه المنقول بالتواتر»**؛ همانطوری که متواتر است. **«و هي قراءة السبعة المشهورة»؛** متواتر این است؟ عشر متواتر هست یا نیست؟ **«و في تواتر تمام العشرة بإضافة أبي جعفر و يعقوب و خلف خلاف، أجوده ثبوته»**؛ اجود ثبوت تواتر است. چرا می‌گویند اجود؟ وقتی متواتر باشد قطعی است. وقتی کسی می‌گوید اجود ثبوتش هست یعنی خود شما هنوز به آن شک دارید. درست هم هست. چون شهید می‌گویند من که تحصیل تواتر نکردم. من فعلاً در فضای اجتهادی می‌گویم کدام اجود است. اجود ثبوت عشر است. در تواتر قطعی، اجود به چه معنا است؟می‌فرمایند: **«و قد شدد المصنّف في الذكر بتواترها»؛** چرا اجود ثبوت آن است؟ چون شهید اول که امامی القرائه بودند؛ قبلاً هم گفتم وقتی ابن جزری به شهید اول می‌رسند می‌گوید من مدتی با شهید همراه بودم و او را می‌شناسم، هو امامی الفقه و النحو و القرائه. این وصف واقعاً باعث افتخار است، آن هم از لسان کسی که سنی است. زمان او شهید را به

اتهام رافضی بودن شهید کردند، باز هم در کتابش این وصف بالا را برای شهید اول میآورد.

شهید در ذکری نگفته اجود ثبوت تواتر است. دقت ها را ببینید. در ذکری فرموده است که اختلاف کردهاند و بعد میگوید: «و الاصح جوازها لثبوت تواترها[۲]». عبارت شهید در ذکری این نیست که رجحان تواترش است. چون نزد ایشان ثابت بوده.

---

[1] المقاصدالعليةفي شرح الرسالةالألفية ص۲۴۴

[2]ذكرىالشيعة في أحكام الشريعةج۳ ص ۳۰۵؛ فرع:تجوز القراءة بالمتواتر، و ال تجوز بالشواذ. و منع بعض الأصحاب من قراءة أبي جعفر و يعقوب و خلف و هي كمال العشر، و الأصح جوازها، لثبوت تواترها كثبوت قراءة القرّاء السبعة.

# اشکال مستند نبودن قرائات و جواب آن

شاگرد:

> تجوز القراءة بالمتواتر، و لا تجوز بالشواذ. و منع بعض الأصحاب من قراءة أبي جعفر و يعقوب و خلف و هي كمال العشر، و الأصح جوازها، لثبوت تواترها كثبوت قراءة القرّاء السبعة[1]

استاد: این بعض الاصحاب علامه حلی هستند. چون علامه حلی صریحاً می‌گوید عشر نمی‌تواند، هفت است که قرآن است و قطعاً به شارع می‌رسد. عشر برای ما ثابت نیست. این را علامه فرمودند. اتفاقا خود علامه در اجازه نامه ای که در بحارالانوار است...؛ چند روز پیش یکی از آقایان در موبایل به من نشان دادند که مرحوم آقای خوئی فرمودهاند این قرائات اصلاً متواتر که نیست، هیچ بلکه سند هم ندارد. سند واحد هم ندارد. این جور یادم هست که در کلامشان تصریح کردند.

شاگرد: حتی به خود قراء تصریح کردند که خبر واحد هم نیست.

استاد: بله، من یادم آمد شاید وقتی که این را می‌فرمودند کتاب الاجازات بحارالانوار اصلاً در ذهنشان حاضر نبود. کتاب الاجازات بحارالانوار در دو-سه اجازه علماء شیعه هست، یکی از آنها خود علامه است. سند خودشان را از طریق علماء شیعه به ابن مجاهد می‌رسانند. ابن مجاهد هم سندهایی دارد. حرف صاحب حدائق را بعداً عرض می‌کنم؛ گفتن آنها که سنی هستند.

الآن خود علامه حلی سند به السبعه ابن مجاهد دارند؛ در اجازه نامه ایشان هست؛ الاجازه الکبیره للعلامه الحلی لبنی زهره؛ علامه حلی برای ساادات بنی زهره اجازه مفصلی دارند. آن جا سند خودشان به السبعه ابن مجاهد را ذکر می‌کنند.

چون علامه به السبعه سند داشتند و عشر هم در زمان ایشان و در فضایی که ایشان بودند، حجت تخصصیش تام نشده بود. فضاها مختلف می‌شود، لذا می‌گوید به سبع سند داریم و تواترش هم برای ایشان ثابت است. اما عشر را قبول نمی‌کنند.

شهید فرمودند «**منع بعض الاصحاب**»؛ که به احتمال زیاد منظورشان علامه حلی است. بعد می‌فرمایند «و الاصح الجواز»؛ اصح جواز به قرائت عشر است. چرا؟ نمی‌گوید اصح تواتر است یا اجود تواتر است، بلکه می‌گوید لثبوت تواتر العشر؛ یعنی همانی که سبکی گفته ضروری دین است. این ادعا از شهید اول هست و فقط باید در آن فضا وارد شوند و کار علمی می‌خواهد.

شهید در ادامه می‌فرمایند:

> 

> و اعلم أنّه ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات، فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم، كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن... و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعا، بل و لا مستحبّ، فإنّ الكلّ من عند اللّه نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و توهينا على أهل هذه الملّة. و انحصار القراءات فيما ذكر أمر حادث غير معروف في الزمن السابق[2]

این «و اعلم»ی که می‌خواهیم بگوییم در فخر رازی نیست. «**و اعلم أنّه ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر**»؛ یعنی قرائات سبع و عشر. نمی‌خواهیم بگوییم همه اینها متواتر است. زیر کلمه «ما ورد» خط بکشید. «ما ورد» به چه معنا است؟ عبارت شیخ در تبیان به یادتان باشد. شیخ در جلد اول تبیان ذیل «خَتَمَ اللّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ [3]» می‌فرمایند: «**اجمع القراء السبعة**»؛ یعنی یکی از آنها عاصم است، «اجمع القراء السبعة» بر کسر غین؛ غِشاوه و رفع آن. بعد قرائات دیگر را می‌گویند؛ می‌گویند فلانی «غُشاوه»، فلانی «غَشاوه» خوانده است. بعد می‌گویند «و قد حكى عن عاصم»؛ عاصمی که خودش از قراء سبعه است، «غَشاوة». بعد می‌گویند «و لا يقرأ بجميع ذلك». یعنی ما کاری نداریم. عاصم چه کاره است؟! اول می‌گویند «اجمع»؛ یعنی آن قرائت متواتر از عاصم همان «غِشاوه» است. پس عاصم هم به تواتر «غِشاوه» خوانده است. اما درعین‌حال از عاصم روایتی به «غَشاوة» آمده است که «لا يقرأ»؛ ما قبول نداریم. چرا؟ چون متواتر نیست.

«**ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر**»؛ یعنی ما «کل ما ورد» از این قراء سبعه را که نگفتیم متواتر است. «**بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات**»؛ فعلاً در زمان شهید ثانی متواتر که داریم از اینها است. بعد می‌گویند: «**فإنّ بعض ما نقل عن السبعة**»؛ نه آن متواتر از سبعه؛ بعض آن هایی که در نقل هایی از سبعه روایت شده، مثل همین هایی که الآن از تبیان نقل کرده‌اند. یادتان هست که چندتا بود؟ عشر صغری، عشر کبری، سبع صغری و سبع کبری؛ سبع و عشر صغری و کبری که متواتر بود. ابن جزری کتاب را برای تواتر آنها نوشت. مرحوم خوئی در البیان دارند: «تأمل بربك»؛ ببین خود ابن جزری می‌گوید که اینها متواتر نیست. تو را به خدا فکر کن و ببین وقتی خود اهل فن می‌گویند که متواتر نیست، حال وقتی ما می‌گوییم به ما ایراد می‌گیرید؟! درحالی‌که کجا اهل فن گفتند که متواتر نیست؟ او می‌گوید بعضی از آن هایی که از اینها نقل شده متواتر نیست، اما ایشان می‌گویند مگر کل اینها متواتر است؟! یعنی عبارت کاملاً چیز دیگری فهم شده. بعد هم می‌گویند «تأمل بربك»؛ تو ور به خدا فکر بکن و ببین وقتی خود متخصص فن می‌گوید متواتر نیست، دیگر ما بیاییم می‌گوییم که متواتر نیست. کجا متخصص گفته متواتر نیست؟! کتاب را برای تواتر نوشته.

«**فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم، كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن**». بعد با چند سطر می‌گوید «**و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعا، بل و لا مستحبّ، فإنّ الكلّ من عند اللّه نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و توهينا على أهل هذه الملّة. و انحصار القراءات فيما ذكر أمر حادث غير معروف في الزمن السابق...**».

---

[1] همان

[2]المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية ص٢٤٥

[3]البقرة : ٧

# بازتاب و تثبیت سه اشتباه صاحب حدائق در کتب بعدی

به نظر ما کتاب حدائق میخ سه اشتباه را در کتب بعدی کوبیده است. این چند صفحه حدائق را نگاه کنید. اول؛ می‌گویند «و وه العمده»؛ روایات «کذبوا اعداء الله» و «انما الاختلاف یجی من قبل الرواه» را می‌آورند. دوم؛ می‌گویند شیخ الطائفه در تبیان صریحاً این ادعای اجماع بر تواتر را در کرد. این هم چیزی است که قبلاً عرض کردم. سوم هم مطلبی است که در یک صفحه از این جزری می‌آورند، شهید ثانی و این جزری اعتراف کرده‌اند به اینکه بعضی از سبعه متواتر نیست. این سه امر در کنار هم قرار گرفته و در کتاب‌های بعدی هم این سه تا مدام نوشته شده است. شیخ تواتر را انکار کرده است، شهید ثانی و این جزری هم اعتراف کرده‌اند که تواتر نیست. و روایات هم که می‌گوید حرف واحد. این سه امر بسیار نقش داشته که علماء بعدی هر کسی حدائق را ببیند تحت تأثیر واقع شود.

من الآن که این‌ها را از حدائق دست‌بندی کردم، آن چیزی که بارها گفته‌ام، حالا در ذهن من طلبه دارد جا می‌گیرد. این هم آن بود که فضایی که در زمان صاحب مفاتح الکرامه بوده سنگین بوده. یادتان هست که عرض می‌کردم. الآن یکی از مهمترین کتبی که این فضا را در جو نجف و کربلا سنگین کرده بود، همین حدائق است. این سه تا را جا می‌اندازند و ایشان از زمخشری نقل می‌کنند و ... .

ان شالله اگر زنده بودیم، قبل از اینکه عبارت مفاتح الکرامه را ادامه بدهم، سه-چهار صفحه را نگاه کنید. از صفحه ۹۵ تا ۱۰۵. این ده صفحه حدائق را نگاه کنید. ان شالله این ده صفحه را در جلسه بعد مرور می‌کنیم که ایشان در این فضا چه کار کرده‌اند. از کجا می‌گویید که بعدی‌ها از ایشان گفته‌اند؟ همانطور که قبلاً گفتم، ایشان در عبارت تبیان «التطلع» آورده‌اند، درحالی‌که این کلمه در اصل کتاب نیست. بسیاری از کتب –پنج، شش کتاب شماره گذاشته‌ام- حتی مستمسک وقتی عبارت تبیان را نقل می‌کنند، «التطلع» در آن هست. یعنی مستمسک، مفاتیح، مفاتح الکرامه و... که عبارت تبیان را نقل می‌کنند، معلوم می‌شود که از حدائق گرفته‌اند. یعنی خودشان اصل عبارت تبیان را نگاه نکرده‌اند. این قوی می‌کند که میخ این حرف‌ها را صاحب حدائق کوبیده‌اند.

دو شاهد مهم برای تواتر قرائات متواتره الی رسول الله (ص)

# قرائت «ملک/مالک»

شاگرد: کسانی که نظرشان این است که قرائات متواتر نیست، چطور فتوا به اجزاء قرائات میدهند؟

استاد: در البیان، در موسوعه الامام الخوئی به این جواب دادهاند. در فدکیه هست؛ کلام سید الخوئی را از همه کتاب هایشان آوردهام. در آن جا جواب میدهند و ما هم قبلاً بحث کردهایم.

شاگرد: در برخی از روایات هست که به حضرت یک قرائت را میخواندند و حضرت میفرمایند آنطور که اصحاب میخوانند بخوانید. از این روایات استفاده میشود که احتمالاً تحریف شده باشد اما بهخاطر مصلحتی نخواستهاند آن را بازگو کنند. اما وقتی امام زمان تشریف میآورند یک قرائت صحیحه را میآورند.

استاد: بحثش گذشت. اجماع شیعه و فقها و بلکه مسلمین این است که «یجوز قرائه مالک و ملک». من میگویم مفتاح المفاتیح است. این تحریف است؟! مرحوم نوری در فصل الخطاب آن را بهعنوان تحریف آوردهاند. فرمودند ما نمیدانیم «ملک» است یا «مالک». ولی اگر تحریف بود شما یک جا را بیاورید که امام معصوم بفرمایند ای شیعه ها شما «ملک» بخوانید، یا «مالک» بخوانید. این کار را کردهاند یا نکردهاند؟! کما اینکه در آن روایت هست که حمزه محضر امام صادق «ملک» خواند. حضرت به او ایرادی نگرفتند. اما وقتی «سلام علی الیاسین» خواند، حضرت فرمودند من در اینجا با تو موافق نیستم، «سلام علی آل یاسین» میخوانم. چرا؟ چون «ملک» قرائت اهل مدینه بوده که قرائت أُبی است. ولی قرائت اهل مدینه «آل یاسین» است، نه «الیاسین». ببینید الآن «ملک» و «مالک» در روایات شیعه هست، اسم این تحریف میشود؟!

# قرائت «آل ایسین/ال ایسین»

شاگرد: این به‌معنای در «الیاسین» هم هست؟ یعنی امام «الیاسین» را قبول ندارند؟

استاد: نه، این را نگفتند. ببینید در آن زمان اختیار القرائه یک چیز واضحی بود. وقتی می‌گوید «لا اوافقک»، یعنی «لااختار». یعنی مختار من در اینجا «آل یاسین» است. نه اینکه بخواهند «الیاسین» را نفی کنند. وقتی فضای اختیار و آن چیزی که در آن زمان بوده را ما نمی‌دانیم می‌گوییم خب حضرت می‌گوید که «الیاسین» نیست! لذا آدم باید ضمائم این فضا را خیلی نگاه کند. «مالک» و «ملک» به جایی رسیده که شخصی مثل آقای خوئی در البیان می‌گوید باید دو نماز بخواند؛ اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد. بعد می‌گوید اجماع داریم که اگر یکی از آن‌ها را بخوانید جایز است. اما یعنی اجماع داریم یکی از آن‌ها که کلام غیر خدا است، بخوانیم جایز است؟! و به شیعه هم نگوید؟! الآن می‌رسیم. شیعه در «بسم الله الرحمن الرحیم» تقیه نکرده، گفته هر کسی نخواند نمازش باطل است. اما در «مالک» و «ملک» تقیه کرده‌اند؟! نمی‌دانیم؛ دو نماز می‌خوانیم! چطور در بسم الله تقیه نکرده‌اند شعار شیعه شده که اگر آن را ترک کردی نمازت باطل است؟! اما در «ملک» و «مالک» تقیه کرده‌اند؟! لذا معلوم می‌شود که راه آن‌جوری آمده‌اند. خود آقای خوئی فرمودند حتی یک روایت ضعیف السند نداریم که از ناحیه معصومین برای نماز یکی قرائت را تعیین کرده باشند. بعد می‌گویید حضرت می‌فرمایند «نحن نقرأ علی قرائة ابی». قرائت أبی «ملک» است. تعیین نکرده‌اند. الآن هم که عروه را باز می‌کنید سید در عروه می‌گوید «یجوز قرائة ملک و مالک». در فدکیه هم که نگاه کنید دو صفحه است. یکی صفحه قرائت «ملک» و «مالک» است و یکی هم صفحه‌ای به نام مفتاح المفاتیح. آن توضیح مفتاح بودن است.

شاگرد:...

استاد: خود ابن جزری و ابن قتیبه می‌گوید یکی از وجوه سبعه احرف در تعدد قرائات بالزیاده و النقص است. خودشان این را می‌گویند.

# ترتیب سور و آیات در قرآن

شاگرد: ترتیب آیات و سور به چه صورت است؟ علامه طباطبائی تصریح دارند که حتی ترتیب آیات هم اجتهاد صحابه است، چه برسد به سور.

استاد: سور را که سیوطی هم می‌گوید. علامه در همه تابان دو تا را می‌گویند. آیه تطهیر و آیه اکمال را می‌گویند. به نظرم در المیزان هم حرفشان را با اشاره گفته اند. ببینید اگر فایل های حدود شش سال پیش را نگاه کنید، همه اینها را بحث کرده‌ایم. گفتم تا زمانیکه اصل جوهره قرآن را نشناسیم، بحث کردن از اینها ابتر است. باره‌ا تکرار کرده‌ام. ولذا اصل اینکه ترتیب سور، ترتیب آیات به چه صورت است، باید آن مبادی صاف شود. تا آنها صاف نشود سرگردان می‌شویم. آن اوائل از همه اینها صحبت کردیم. بحث کردیم متشابه بودن قرآن و ردش به حروف مقطعه چطور است. «كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ[1]»، در آن آیه فرمود: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ[2]»؛ فقط «متشابها» گفت. اما در سوره مبارکه آل عمران فرمودند «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ[3]». در این آیات به تفصیل بحث شد که جوهره قرآن به چه صورت است.

**والحمد لله رب العالمین**

---

[1] هود : ۱

[2] الزمر : ۲۳

[3] آل‌عمران : ۷